

رؤیت حق در نظر مولوی

۲۷۰

در معنای دیدن جلوه‌های حق به معنای درک میعت حق با هم است از رویت خدا و تباری این مفهوم است.

مقدمه:

اصولاً انسان‌هایی که ذهنی گسترده و چند بعدی دارند، می‌توانند در زمینه‌های گوناگون علمی بکوشند و صاحب هنر شوند و آثاری جاودان خلق کنند. «مولوی» از سرآمدان این چنینی است؛ یعنی با وجود توغل در اندیشه‌های عارفانه، از دیگر علوم انسانی نیز بهره‌مند بوده و آن را در آثار خود به خوبی نمایانده است؛ از آن جمله است علم کلام که گرچه برای اثبات و تحقق بخشیدن معانی عرفانی به خدمت گرفته شده، جایگاه ویژه‌ای در ذهن و زبان مولوی دارد: از میان بحث‌های کلامی، مبحث "رؤیت حق" از آن‌هایی است که در آثار او مجلل و مصدق پیوند کلام و عرفان است که ما این موضوع را در این مقاله باز نموده‌ایم:
اما پیش از آن، شایسته است اندکی از آراء اهل کلام در روزگار مولوی و جلوتر از آن، بازبینی گردد و آن گاه اندیشه‌ی تابناک مولانا با آن قیاس شود و حقیقت حال جلوه‌گر.

«آراء اهل کلام»

اشاعره، ماتریدیه و فرق دیگر مانند مشبهه و مجسمه و حشویه و کرامیه،^(۱) معتقد بودند که مؤمنان در قیامت، خداوند - سبحانه و تعالی - را به چشم خواهند دید و برای تأیید ادعای خود به ظواهر آیات متشابه و روایات ضعیف استناد می‌جستند تا جایی که می‌گفتند: رؤیت خدا سمعاً و نقاً واجب است^(۲) و برای اثبات نظر خود به روایاتی مانند: «اَنْکُمْ سَتَرُونَ رَيْكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَمَا تَرَوْنَ الْفَمَرَائِلَةَ الْبَلْدَرِ...»^(۳) تمسک می‌نمودند و این در حالی است که اشاعره و اهل حدیث، جسمانیت و جهت داشتن را از خدا تنزیه می‌کردند.
در برابر این‌ها، امامیه و معتزله، عقل را بر نقل ظئی مقدم دانسته و با رد ظواهر این گونه روایات و ترک ظواهر آیات متشابه، لازمه‌ی رؤیت به چشم را تجسم

می‌دانستند. معتزله^(۴) ظاهر آیات تشییه را تأویل نمودند و امامیه،^(۵) با درنظر گرفتن قراین مبتنی بر نفی تشییه در قرآن کریم، معنای دیگری را برای ظاهر آن آیات در نظر گرفتند.

از جمله آیاتی که بیش از همه مورد استفاده قرار می‌گیرد، کریمه‌ی «وجوهٔ یومئذٰ ناضرَةٰ إِلَى رَهْنَاهَا ناظِرَةٰ» (قیامت / ۲۳) است. اشعری، برای تطبیق مفهوم این آیه با عقیده‌ی خویش معانی مختلفی برای «نظر» ذکر نموده است:

۱- به معنی اعتبار ۲- انتظار ۳- رویت ۴- رحمت

او به منظور رد سایر معانی به جز معنی رویت، چنین استدلال می‌کند: «باید گفت که مقصود خداوند - عز و جل - از نظر، تفکر و اعتبار نیست؛ زیرا آخرت، جای آن نیست. منظور از نظر، انتظار هم نیست؛ چون وقتی کلمه‌ی نظر با «وجه» ذکر گردد، معنای آن نگاه دو چشم در وجه است و باز به کار بردن نظر در معنی انتظار، در مورد بهشت درست نیست؛ چون لزومی ندارد که بهشتیان وقتی همه‌ی نعمت‌ها را دارند در انتظار چیزی باشند، و نیز جایز نیست مقصود خداوند از نظر، لطف و رحمت باشد؛ زیرا درست نیست که مخلوق نسبت به خالق خود ابراز شفقت نماید. بنابراین، واژه‌ی نظر فقط به معنی رویت است.^(۶) اما معتزله^(۷) و امامیه،^(۸) نظر را به معنی توقع پاداش و ثواب و لطف خداوند از جانب بندگان، تعبیر نموده و بدین گونه عدم رویت خدا را در قیامت و در دنیا اثبات کرده‌اند.

«دیدگاه مولانا»

اما مولوی نیز با رأی اخیر موافق است:

«تا نظرم به خود است و به قوت خود، ضعیفم، ناتوانم؛ از همه‌ی ضعیفان ضعیفتر، بیچاره‌ام از همه بیچارگان بیچاره‌ترم؛ اما چون نظرم را گردانیدی تا به خود ننگرم، به "عنایت و لطف" تو نگرم که "وجوهٔ یومئذٰ ناضرَةٰ إِلَى رَهْنَاهَا ناظِرَةٰ" چرا ضعیف باشم، چرا بیچاره باشم^(۹)

نیز اشاره^(۱۰) می‌گفتند: معنی آیه‌ی «لَا تُدِرِكُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ» (اتمام/۳۴) این است که چشم‌ها در دنیا خدا را نمی‌بینند، ولی در آخرت می‌بینند؛ اما امامیه^(۱۱) و معتزله^(۱۲) آیه را دليل بر نفي رویت حق در دنیا و آخرت گرفته‌و استدلال‌هایی نیموده‌اند. معمولی، هم‌با تمثیک بذین آیه، می‌گوید: چون خداوند تعالی، صد تبارد، هیچ‌گاه به چشم دیده نمی‌شود؛ چون اگر دیده شوند و قابل ادراک حسنه بود، موسی (ع) از یک تجلی وی بیهوش نمی‌شد و کوه ریزازیز نمی‌گشت؛ و این مشابه نظر عدلیه (امامیه و معتزله) است: ریزاه را متوجه شدند و نیزه را متوجه نیزه نمودند؛ و یعنی نور حق را تیستت صدی در وجود ندانند. هم‌با تمثیک ملائکت^(۱۳) و مذهب تابعه ضد او را توان پیدا نمود و مطابق با تمثیک دیده شدن آنها نگذاشتند؛ و یعنی این بدان معناست که لاجرم ابصائرنا لا تُدِرِكُهـ و دیگر آن نیز این است که می‌گویند: و هوَ يُدْرِكُ بین تو از موسی و که^(۱۴) (۱۱۳۴-۳۵/۱) استدلال معمولی بنابراین، مولوی، رویت حق را انکار نمی‌کند؛ بلکه دیدگاه‌های دیگری در این زمینه دارد؛ و معمولی این^(۱۵) دلیل نسبت داده است: ممکن است بین دیده شدن خود و دیده شدن خود^(۱۶) متفاوت باشد؛ و معمولی می‌گویند: ممکن است آن دیده شدن خود را شناسد و آن آشکار صنعت پنهان آرزوست^(۱۷) این این دیده شدن خود را نمی‌شناسد؛ و معمولی گاهی می‌گوید: اگر انسان پیروی هوای و هوس نکند، بر خلاف اعتقاد معتزله، می‌تواند به دیده‌ی جان، خدای تعالی را حتی در این جهان بثکردد؛ و این می‌گویند: اگر دمی بگذاری هوا و ناهملی^(۱۸) ممکن است بین دیده شدن خود و دیده شدن خود^(۱۹) متفاوت باشد؛ این دیده شدن خود را بین دیده شدن خود و دیده شدن خود^(۲۰) متفاوت می‌شود؛ و معمولی می‌گویند: خدا ندانی خود را و خاص بندۀ شوی^(۲۱) نمایند؛ و معمولی می‌گویند: دیده شدن خود را بینی^(۲۲) به رغم معتزلی^(۲۳) می‌دانند؛ و معمولی می‌گویند: دیده شدن خود را بینی^(۲۴) اگر تو رند تمامی زاحمقان بگریز^(۲۵) می‌دانند.

گشاد و چشم دلت را به نورالم بیژلی ج ۴، پ ۷۷ دیده است. همچنان شاهدین بیان کرده اند که
بر آر نعره‌ی آرینی به طور موسی وار ج ۴، پ ۷۷ اینسته که این را می‌دانند. همچنان شاهدین بیان
بزن توگردن کافر، غزا بکن چو علی (۱۵)

در این ابیات، معتزله را - که قابل به عدم رؤیت قلبی هستند - احمق شمرده است.
عبارت «به چشم دل نگریستن همراه جنگ با نفس» بیانگر رؤیت قلبی او بزرگرفته از
سخنان علی (ع) است که فرمود: «لا تدركه العيون بمُشاهدة الْعَيْنِ وَ لَكُنْ تُدْرِكُهُ
الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ» (نهج البلاغه، خطبه ۱۷۴) و یا «كيف أعبد ربِّ الْأَرْضِ؟»

«رؤیت به معنای وصال» ج ۴، پ ۷۷ بخش پنجم پیشنهاد شده بیان می‌شود که زیرا
در جایی دیگر نیز معتزله را اهل حسن و ظاهرین، دانسته و گفته است که که سنتی
حقیقی، یعنی پیروان سنت، منکر رؤیت حق نیستند؛ زیرا با چشم عقل، مشاهده‌ی
حق ممنوع و مخالف نیست: که می‌دانند این اتفاقی است که بیان می‌کنند که دانسته
چشم حسن را هست مذهب اعتزال که آن این ارزش نیست و که این می‌دانند که هم می‌دانند
دیده‌ی عقل است سنت در وصال (۱۶) پس هر کسی که از قید حسن آزاد شود و جناب حق را با چشم بصیرت و عقل
خداجو مشاهده کند، پیرو حقیقی سنت رسول الله (ص) است. بعد، مولوی
سفارش می‌کند که اگر چشم باطن نداری معدوری؛ ولی اگر داری و هنوز حق را به
چشم دل ندیده‌ای، در راه سلوک و معرفت، صبور و تحمل داشته باش؛ چون صبر،
حجاب‌ها و موانع دید باطن را از میان می‌برد و آن گاه با شرح صدر، می‌توانی به
دیدار معنوی و وصال حق نایل شوی: که سخنسته بقوله: «بِذَنْبِهِ هُوَ مُتَبَيِّنٌ»
گر توکوی نیست بر اعمقی خرج که پیشنهاد شده است. مادر حبیب می‌داند که به
ورنه روکالصبر مفتاح الفرج
پرده‌های دیده را داروی صبر
هم بسوزد هم بسازد شرح صدر (۲/۷۱-۷۰) ب شیخ مالکیه که بیان شده است.

در داستان ترسانیدن شخصی، زاهدی را که کم گزی تاکور نشوی؛ رؤیت حق به معنی وصال و رسیدن به نقای الهی است:^(۱۶)

زاهدی را گفت یاری: در عمل
کم گزی تا چشم را ناید خلل

گفت زاهد: از دو بیرون نیست حال
چشم بینند یا نبینند آن جمال
گر بینند نوز حق خود چه غم است
در وصال حق دو دیده چه کم است
ورن خواهد دید حق راگو: برو

این چنین چشم شقی گو: کور شو (۴۴۵/۲ به بعد) باز می‌گویند: هر کس جان خود را از هوش پاک دارد، به ثلعت دیدار و کشف مطلوب که خداست، می‌رسد و چون پیغمبر (ص)، جانی از هوا و هوش و وهم پاک داشت، دیده‌ی راست بین یافت که «ما زاغ البصر و ماطفی» (۱۷/نجم)؛ از این سبب، به هر چه روی می‌آورد خدارا از آن سو می‌دید؛ و البته آن که در نار حسد و آتش هوا می‌سوزد، بدین مقام واصل نمی‌گردد؛ هر کجا را که بیند بیند، از آنها همین هر که را هست از هوس‌ها جان پاک زود بیند، حضرت و ایوان پاک چون می‌حمد پاک شد زین نار و دود هر کجا روکرد وجه الله بود (۱۳۹۶-۹۷/۱). «رؤیت به معنای رسیدن به مقام کشف و شهود» هر که به مرتبه‌ی کشف رسد و حجاب تعین را از پیش نظر بردارد، حق را در تمام مراتب وجود مشاهده می‌کند:

هر که را باشد ز سینه فتح باب
او زهر شهری بینند آفتاب (۱۳۹۹/۱).

مانع شهود، از شوی ماست که حایلی از عادات زشت و اوهام، بر روحی بصیرت و فهم خویش افکنده‌ایم و اگر شهود حاصل نشود، به معنای پوشیدگی حق نیست؛ «عدم الوجودان، لا يدل على عدم الوجود»؛ زیرا همین که حجاب وهم و هو را بزرگنمایی کردند، خدا را آشکار و بی برده از هر چیز در تجلی خواهیم یافت؛ حق پذیردست از میان دیگران لعله از این دلایل است که مولوی این متن را در میان متن‌هایی می‌داند که در آنها مذکور نیست همچو ماه اندر میان اختران دو سر انگشت بر دو چشم نه هیچ بینی از جهان؟ انصاف ده

لعله این متن از این دلایل است که مولوی این متن را در میان متن‌هایی می‌داند که در آنها مذکور نیست گرنبینی این جهان معدوم نیست عیب جز انگشت نفس شوم نیست تو ز چشم انگشت را بردار هین و آن گهانی هر چه می خواهی بین (۱۴۰۵ به بعد) لعله این متن از این دلایل است که مولوی این متن را در میان متن‌هایی می‌داند که در آنها مذکور نیست

پس مقصود مولوی از «دید» در اینجا، کشف و شهود و وصول به لقای الهی است و دیده‌ای که بدین دیدار تا این نشود و به شواغل حسی گراید، ذر حقیقت از فایده و نتیجه‌ای که مترتب بر آن است معزول مانده و نابینا شده است؛ آدمی دید است و باقی پوست است دید آن است، آن که دید دوست است لعله این متن از این دلایل است که مولوی این متن را در میان متن‌هایی می‌داند که در آنها مذکور نیست چون که دید دوست نبود کوربه کوربه مسئله میراث است که در این متن مذکور نیست نبینی داشتم دوست کو باقی نباشد دور به (۱۴۰۶-۰۷/۱)

لعله این متن از این دلایل است که مولوی این متن را در میان متن‌هایی می‌داند که در آنها مذکور نیست **«رؤیت در معنی دیدن جلوه‌های حق»**

در "فیه مافیه" با سرزنش فلاسفه در انکار رؤیت، دیدن جلوه‌های گوناگون حق، رؤیت حقیقی دانسته شده؛ فلاسفه رؤیت را منکرند؛ زیرا می‌گویند که چون بینی، ممکن است که شیخ و ملول شوی و این روانیست؛ مبنیان می‌گویند که این وقوعی

باشد که او یک لون نماید (چون به هر لحظه صد لون می نماید) که کل یوم هو فی شان و اگر صد هزار تجلی، یکی به یکی نماند، آخر تو نیز این ساعت حق را می بینی در آثار و افعال، هر لحظه گوناگونی می بینی که یک فعلش به فعلی دیگر نمی ماند؛ در وقت شادی تجلی دیگر، در وقت گریه تجلی دیگر، در وقت خوف تجلی دیگر، در وقت رجا تجلی دیگر؛ چون افعال حق و تجلی افعال و آثار او گوناگون است و به یکدیگر نمی ماند؛ پس تجلی ذات او نیز چنین باشد مانند تجلی افعال او، آنرا بین قیاس کن و ...»^(۱۷)

«تماشای صفات خدا دیدن خدادست»

بی تماشای صفت‌های خدا
گر خورم نان در گلو ماند مرا
چون گوارد لقمه بی دیدار او (سلیمان ۱۰-۱۱) بیشتر شاهنشاه و هدیه بیشتر شاهزاده آیه
بی تماشای گل و گلزار او (۳۰۷۹-۸۰/۲)

آری، هر کس که خدا را بای بصر بصیرت دید و با دیده‌ی سری، مشاهده‌اش کرد، او اهل الله است؛ یعنی به کسانی که ذات‌الله را می‌جسمیع صفات‌های در مظاهر کوئی مشاهده کرده‌اند، اهل الله گویند و «الله‌یان» تعبیر کنند^(۱۸) آن ای اسرارهای خود را در این صورتی هر که دید الله را الله‌ی است
هر که دید آن بحر را او ماهی است (۳۱۳۹/۲) ای اسرارهای خود را در این صورتی هر که رؤیت، مستلزم تبدل ذات بشری است، بر حوالی حدیث «لَنْ يَرَى أَحَدُكُمْ رَبَّهُ حَتَّى يَمُوتَ»:

در شنود گوش تبدیل صفات

در عیان دیده‌ها تبدیل ذات (۸۵۹/۲) یزدیه نازهه، مایهه، ناسیه، بی‌نمایه، بی‌سترنی،
دی‌نمایه، دی‌سترنی، دی‌پلیه، دی‌بلیه، دی‌سیفی، دی‌لیخی، دی‌لیخه، دی‌لیخه، دی‌لیخه،
رسیدن به عین الیقین تلقی دیگری از رؤیت» پس آنان که ریشان را دیده‌اند، اول اکسانی اند که با موت اختیاری مرده‌اند، دوم این

که خودشان را در ذات حق فانی ساخته؛ یعنی، غیر حق را ندیده اند و نیز کسانی که با تبدل ذات صفات بشری، مرتبه ای آبدال را پیدا کرده اند... لذا عارفان حقیقی «لا بری الله الا الله» گفتند و آنان که حقیقت را مشاهده کرده اند، در این که حق را رویت کرده اند، اقرار و شهادت آورده و قول «رَأَيْتُ رَبِّيْ فَقَالَ مَنْ أَنْتَ أَقْلَمْتَ أَنْتَ» را برای تصدیق این معنی اراده کرده اند... و انسان تابه آتشن تجلی نسوزد و در میان آتشن عشق پخته نشود به عین اليقین و روایت حق نمی‌رند»^(۱۹) تا نسوزی نیست آن عین اليقین این یقین خواهی در آتش درنشین (۸۶۱/۲)

در داستان گفتن شیخی ابوزید را که: «کعبه منم، گرد من طوافی منی کن» باز رویت معنوی مطرح شده است؛ آن شیخ به بازیزید می‌گوید: حق آن حقی که جانت دیده است

که مرا بربیت خود بگزیده است

چون مرا دیدی خدا را دیده ای
گرد کعبه صدق برگردیده ای (۲۲۴-۴۷/۲)
ظاهرآ مقصود شیخ از دوبیت بالا آن است که خداوند تعالی: در باطن کسی جلوه می‌کند که اخلاق الهی یافته باشد و از خوی و عادت مادی و حیوانی دوری کند، و هرگاه عاشقان حق بی قرار شوند، این بی قراری انشان آن است که چیزی از تجلی حق را در یافته اند؛ زیرا جلوه حق است که وجود خاکی انسان را طالب حیات حقیقی و معنوی می‌کند و این لطف حق است که از لامکان می‌آید: *بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ*
از ندارد خواب و خور، چون آفتاب شریعه نموده ای، مستسما بر کوهه شده بیان ای
روح هزارا می‌کند بی خوزد و خواب ای، بیان ای، می‌کند بی خوبی و بی خوبی
که آینا من باش یا هم خوی آمن بیان ای، بیان ای، می‌کند بی خوبی و بی خوبی
تابیینی در تجلی روی می‌خیزی، بیان ای، بیان ای، بیان ای، بیان ای، بیان ای
ورزندیدی، چون چنین شیدا شدی، می‌کند بیان ای، بیان ای، بیان ای، بیان ای،
خاک بودی طالب احیا شدی، می‌کند بیان ای، بیان ای، بیان ای، بیان ای، بیان ای

گر ز بی سویت نداده است او علیف چشم جانت چون بمانده است آن طرف (۵۷۸/۶ به بعد) آنان که قدرت و علم خدا را شهود کرده‌اند، چنان در جمالش محو گشتند که ناخودآگاه، سبوی و جزد خود را شکستند. آن که دیدندش همیشه بی خودنک این خودانه بر سبو سنگی زدند (۲۸۶۵/۱)

پس در عالم مردان حق می‌توان پروردگار حقیقیوم را به ادراک باطن دید و علم و قدرتش را مشهود نمود:

از ویای زرق و محرومی برآ در جهان حق و فیومی درآ تا «نمی‌بینم»، «همی‌بینم» شود و آن ندانهای می‌دانم بود (۶۲۸۲۹/۶) «رؤیت به معنی درک معتبر حق با همه» گاهی مولوی، در قالب واژه‌های عربی و به حالت مناجات، عدم رؤیت حق را در دنیا به چشم ظاهر، بیان نموده است: که اگر خداوند دیده نمی‌شود، همیشه همراه و از رگ گردن نزدیک‌تر است؛ می‌گوید: ای خدایی که تو را نمی‌بینم، پیاله‌ای از شراب روحانی در دستم بگذار، توروی منی که اگر تو را نمی‌بینم جای شکفتی نیست؛ این نهایت نزدیکی تو به من است که حجاب به اشتباہ اندازی شده است؛ تو عقل من هستی، در این هنگامه که التباس‌ها و جلوه‌های دروغین هستی مانند شبکه‌ای پیش چشم می‌آید؛ شکفتی ندارد که نمی‌توانم تو را ببینم، پروردگارا تویی که از رگ گردن به من نزدیک‌تری، من برای مخاطبه با تو با کلمه‌ی «با» خطاب نمی‌کنم؛ زیرا

«یا» برای ندای دور است؛ اما با نااحلان مغالطه می‌کنم و در بیابان خشک ندا
سرمی دهم تا آن را که با من است از چشم آن که رشک می‌برم پنهان دارم؛ (زیرا من
رشک می‌برم که اطرافیان از نزدیکی تو به من با خبرگردد)؛ (۱۹۶۷/۳/۲۷)

مطلب آغازید بیتی خوابناک
که: آئلنى الكأس يا مَنْ لَا أَرَاكِ
آئَتَ وَجْهَنَّمَ لَا عَجْبَ إِنْ لَا أَرَاكِ
غايةُ الْقُرْبِ حِجَابُ الْأَشْتِبَاكِ
آئَتَ عَقْلَى لَا عَجْبَ إِنْ لَمْ أَرَكِ
مِنْ وَفُورِ الْالْتِبَاسِ الْمُسْتَبِكِ
جِئْتَ أَقْرَبَ آئَتَ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ
كَمْ أَقْلُ يَا؟ يَا نَداءً لِلْتَّعْبِيدِ
بَلْ أَغْلَطْهُمْ أَنَادِي فِي الْقِفَارِ
كَمْ أَكَّمَ مَنْ مَعَ مِمَّنْ أَغَازَ (۶/۵۶)

در بیت‌های گذشته و شعرهای ذیل، رؤیت به معنای دیدن معیت حق با همه چیز
است. و این همراهی همچون معیت عقل با انسان، تصور شده است که گرچه با
چشم دیده نمی‌شود و بی‌چون است، واقعیت دارد؛ (۱۹۶۷/۳/۲۷)

کان شهی که می‌ندیدندیش فاش
بود با ایشان نهان اندر معاش ...

چون خرد، با توست مشرف بر تنت
گر چه زو قاصر بود این دیدنت ...

چه عجب گر خالق آن عقل نیز کسانها در جهانیه باشد که متوجه از پیش از آن دیدند و باشند
با تو باشد چون نهای تو مستجیز ... (۲۰)

قرب بی چون ایست عقلت را به تو پنهان نمایم از آن لر لر استدیه ای بوده ریدان نمایم بوده
نیست بچپ او راست، پس یا پیش رفته می شوی راه ای مخیل ای آن می شوی
قرب بی چون، چون نباشد شناهم راه لر نه بوده بوده بوده بوده بوده بوده بوده بوده
که نیابد بحث عقل آن راه را (۳۶۷۸/۴ به بعد)

س نهاده بوده بجتب سلیمان آب زاده.

س نهاده بوده بجتب سلیمان آب زاده.

«ریشه رؤیت قلبی در عالم آئست»
به نظر مولوی، مردان الهی، حتی در عالم آئست، حق را رؤیت نموده اند و دزدوزان
زندگی در طبیعت پی نشانه های او می گردند؛ مانند کسی که مجبویش در عالم
خواب به او وعده ملاقات می دهد و نشانه هایی را برای آین ملاقات پی او تعلیم
می کند:

س نهاده بوده بجتب سلیمان آب زاده.

روح آن کس کو به هنگام آئست

دید رب خویش و شد بی خویش و منست (۱۶۶۶-۱۶۷۲/۲)

آن شود شاد از نشان کو دید شاه

چون ندید او را نباشد اشتباه

معلوم است که در عالم آئست، چشم سری دزدکار نبوده؛ بنابراین، رؤیت معنوی
حاصل شده است. آن گاه متی گوید: آنان که در آن عالم خدای خود را ملاقات
نموده اند و سرمست جلال و جمال او گشته اند، می توانند نشان او را در نمودهای
هستی دریابند:

س نهاده بوده بجتب سلیمان آب زاده.

س نهاده بوده بجتب سلیمان آب زاده.

این نشان در حق او باشد که دید

آن دگر را کی نشان آید پدید (۱۷۰۱/۲)

س نهاده بوده بجتب سلیمان آب زاده.

«طرح رؤیت حسی»

گاهی مطالعه‌ی برخی ابیات و آثار مولوی، انسان را به توهّم می افکند که گویا او به
رؤیت حسی و ظاهری معتقد بوده؛ مثلاً متی گوید: رسول اکرم (ص) در مراج،

علاوه بر رؤیت حق، عرش و ملائکه را نیز مشاهده فرموده است. اینها متشابه با دیگر آیه
قصد در معراج دید دوست بود (۲۲۲۶/۲) از ترسیم های دیگر همچنان شکل شده تا به همراه

در تبع عرش و ملائک هم نمود (۲۱/۲۲۲۶)

و احتمالاً با توجه به خدیث «آنکم سترؤن رئکم کما ترؤن هدا الْقَنْر» (۲۲) گفته است
که در آن جهان، حضرت رسول (ص) برای مؤمنان تقاضای دیدار حق را خواهد:
این جهان گوید که تو ره شان نما

و آن جهان گوید که تو مه شان نما (۱۶۸/۶) ... ماله بسته شسته ... شیوه مسیمه ... ملیعه
همنچنین، بیان داشته: در قیامت که خورشید و ماه در هم پیچیده می شوند، چشم ها
اصل نور، یعنی حق را می بینند: ... اهلیت ... ایلیت ... دشمن ... دشمن ... شیوه ... ملیعه
در قیامت شمس و مه معزول شد

چشم در اصل ضیا مشغول شد (۶۹۶/۵) ... این بیان متشابه است: ... ایله ... دسته ... مسیمه ...
... ایله ... ریه ... مه ... مه ... می ... متشابه

باز در مثنوی:
گفت پیغمبر که جنت از الله ... مسیمه ... ملیعه ... دشمن ... دشمن ... می ...
گر همی خواهی زکس چیزی مخواه ... ماله ... شیوه ... می ... مسیمه ... ملیعه ... دشمن ... دشمن ...
چون نخواهی من کفیلم مر تو را ... می ... ملیعه ... دشمن ... دشمن ... می ...
جنت المأوى و دیدار خدا (۳۳۴-۳۳۳/۶)

حل اختلاف

باتوجه به آن که مولوی ظاهراً در بارهی هر دو نوع «دید»، سخن گفته است، می توان
برای حل مشکل، احتمالاتی ارایه نمود؛ یکی آن منظورش از رؤیت در آن جهان و
قیامت نیز معنوی باشد و به معنای رسیدن به یقین؛ این نظر، با تکیه بر معنای ابیاتی
مانند این است که می گوید: کسی که زندگی مادی را به خدمت روح در آورد، آن
چنان است که گویی در تمام زندگی، روزنه هایی برای تابش نور حق پدیدارد آورده
است؛ لذا باید چشم نشته هم می تواند حق را بینگرد؛ با احتساب این دو معرفه ایله ... ملیعه

دیده‌ها بسته ببیند. دوست را نیز در مورد این اتفاق مذکور نمایند. میرزا سعید خان در مقاله
چون مشبک کرده باشد پوست را (۳۶۱۴/۲)

همچنین در دیباچهٔ مجلس هفتم گفته است: از رواح، از رویت حق امنی چشند؛
یعنی دیدن روحی: «الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي ... أَللّٰهُمَّ إِذَا رَأَيْتَ الْأَرْضَ إِلَى بَخْوَةِ جَنَّتِهِ وَ
الْإِشْتِيَاقِ إِلَى نَظَرِهِ وَرُؤْيَتِهِ» (۲۳)

بازگوید: سبب دیدن، فقط چشم ظاهری نیست؛ بلکه دیدن حقيقی به معنای ادراک
چیزها و امور است؛ مانند: رؤیا (۲۴) که با چشم ظاهر نیست؛ این جا رویت حق به
معنای درک قدرت و عظمت حق بیان گردیده است:

راست گفته است آن شه شیرین زبان (۲۵) را نیز بخواهند: یعنی سعادت و خوشبختی
چشم گردد مو به موی عارفان ...

علت دیدن مدان پیه ای پسر
ورنه خواب اندر ندیدی کس صور ...
باد را بی چشم اگر بینش نداد
فرق چون می کرد اندر قوم عاد
چون همی دانست مؤمن از عدد
چون همی دانست می را از کدو
آتش نمود را گرفت چشم نیست
با خلیلش چون تجمل (۲۶) کردندیست

گرنبوی نیل را آن نور و دیدند ... از پیش از میان میان میان میان میان میان
از چه قبطی را ز سبطی من گزید؟ ... (۴/۲۴۰۰ یه بعد) ... از پیش از میان میان میان
احتمال دیگر آن که مولوی، همچون غزالی، نظرش عشق به حق و نایل شدن به
مطلوب است؛ خواه رویت به چشم دل باشد یا چشم سر؛ غزالی می گویند بنابراین

«اگر بیرونی محل روایت خداوند در آخرت، چشم است یادل، جواب این است که در این امر اختلاف بسیار پیش آمده است و صاحبان بصیرت به این گونه خلاف‌ها ارجی نمی‌نهند و خردمند آن است که دانه را بخورد و از پیمانه نپرسند»^(۲۴)

۷۲۹ - *بُلْهَىٰ إِنَّمَا يَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْضِ إِنَّمَا يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ*

مولوی هم گفته: «اگر می‌داند که این مخصوص خود است و باید بخود بخود بخود باشند، این دانه‌ی معنی بگیرد مرد عقل ننگرد پیمانه را گزگشت نقل»^(۲۵)

و سرانجام، غالبه‌با آن دسته ابیات است که چشم سر را بر چشم سر، ترجیح می‌نهند؛ آن چنان که مولوی پیوسته در سراسر آثارش، گذشت از ظواهر و توجه امور غیبی و باطنی را در خواست می‌کند: «بِسَرِّ الْجَنَّةِ وَ بِبَصَرِ الْمَسَكِنِ»^(۲۶)

چشم سر با چشم سر در جنگ بود

۷۱۶۲ - *وَلَمْ يَرَهُنَّ لَهُمْ*

غالب آمد چشم سر حجت نمود (۳۹۳۵/۵)

۷۱۰۰ - *وَلَمْ يَرَهُنَّ لَهُمْ*

۷۱ - *لِمَنْ يَرَهُنَّ لَهُمْ* تابعه می‌باشد: می‌دانند که این دهستاد باید بخود باشند

پاورقی‌ها

۷۱۶۲ - *وَلَمْ يَرَهُنَّ لَهُمْ*

- ۱- ر.ک. مقالات الاسلامین و اختلاف المصلین، ابوالحسن، اشعری، ترجمه‌ی دکتر مؤیدی، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۲۶۱-۲۶۵ و ۳۱۳ و نیز کتاب اصول الدین، محمدين محمد البздوي، حقيقة و ثقہ له الدكتور هانزیترلیس، دارالحکمة، الکتب الاسلامیة، القاهره، ۱۳۸۳ هـ ص ۷۷.

۷۱۰۰ - *لِمَنْ يَرَهُنَّ لَهُمْ*

۲- ر.ک. الابانة عن اصول الديانة، الجامعة الاسلامية، مدينة ۱۹۷۵، ص ۱۴-۱۳.

۳- احادیث معنوی، بدیع الزمان فروزانفر، چاپ سوم، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۱، ص ۱۸۶.

- ۴- شرح اصول الخمسه، القاضی عبدالجبار بن احمد الهمدانی، ناشر عبدالکریم عثمان، قاهره ۱۹۶۵، ص ۲۲۲ و الكشاف عن عوامض التنزیل، جار الله زمخشri، ج ۴، ص ۵۶۲.

- ۵- اوایل المقالات فی المذاهب المختارات، الشیخ ابوعبدالله محمد بن التعمان الحارثی المفید، حواشی و مقدمه شرح فضل الله زنجانی چوندابی، چاپ دوم، تبریز ۱۳۷۱ هـ، ص

- ۲۲-۲۴ و نیز آمالی، سید: مرتضی علم الهدی، تحقیق بدرالدین الفسائی، قاهره، ۱۳۲۵، ص ۷۱۶-۷۱۷.
- ۶-الابانة عن اصول الديانة، پیشین، ص ۱۴-۱۳، ۱۳۰۰.
- ۷-شرح الاصول الخمسة، پیشین، ص ۶۶۲-۲۴۲-۴۸.
- ۸-تفسير «البيان في تفسير القرآن»، ابی جعفر محمدبن حسن الطوسي، تصحیح و تحقیق احمد حبیب قیصرالعالی، دار احیاء التراث العربي، ۱۳۰۹ هـ.ق، ج ۱۰، ص ۱۹۷ و نیز کشف المراد في شرح تحرید الاعتقاد، شرح علامه حلی، جواشی آیت الله سید ابراهیم الموسوی الزنجانی، چاپ دوم، منشورات شکوری، قم، ۱۳۷۱، ص ۳۲۲-۳۲۳.
- ۹-محالیں سبعہ، مولانا جلال الدین بلخی، تصحیح و توضیحات دکتر توفیق سیحانی، چاپ دوم، انتشارات کیهان، تهران، ۱۳۷۲، ص ۲۶.
- ۱۰-کتاب «اصول الدين»، پیشین، ص ۸۷-۸۸.
- ۱۱-تفسیر البيان، پیشین، ج ۳، ص ۲۲۳، نیز ر.ک همین تفسیر/۱-۲۵۲-۲۲۷ و ۵۰۸/۲ و ۵/۳ و ۲۲۲-۲۲۲/۵.
- ۱۲-شرح الاصول الخمسة، پیشین، ص ۲۳۳-۳۴.
- ۱۳-مثنوی، مولوی جلال الدین محمد، به همت رینولد ا. نیکلסון، انتشارات مولی، تهران ۱۳۶۰، ج ۳، از این به بعد نقل ایات مولوی از همین نسخه است.
- ۱۴-غزلیات شمس، مولوی جلال الدین محمد، تصحیح بدیع الزمان فروزان فر، چاپ اول، انتشارات نگاه، تهران، ۱۳۷۱، غزل ۴۴۱، ص ۲۰۳.
- ۱۵-غزلیات، پیشین، غزل ۳۰۹۸، ص ۲۹۱.
- ۱۶-نیز ر.ک. دیوان غزلیات، پیشین، غزل ۳ که شبیه این مضمون درباره گردن حضرت شعیب (ع) آمده است.
- ۱۷-فه مافیه، جلال الدین مولوی، تصحیح و حواشی بدیع الزمان، فروزان فر، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۹، ص ۱۱۲-۱۱۳.
- ۱۸-شرح کبیر مثنوی، رسوخ الدین اسماعیل انقوی، ترجمه دکتر عصمت ستارزاده، چاپ دوم، انتشارات - زرین، تهران، ۱۳۷۴، جزء سوم از دفتر دوم، ص ۱۰۴۲.
- ۱۹-شرح کبیر مثنوی، انقوی، پیشین، جزء اول، دفتر دوم، ص ۳۰۱ به بعد.

* مستجیز: جواز خواهند، اجازه گیرنده (فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی)

۲۱- نیز ر.ک. مجالس سبعه، پیشین، ص ۸۶

۲۲- احادیث مثنوی، پیشین، ص ۱۸۶.

۲۳- مجالس سبعه، پیشین، ص ۱۱۳؛ ر.ک. فیه مافیه، پیشین، ص ۳۵، یعنی "سپاس خدایی را که ارواح را به شادخواری در بهشت و ذوق یافتن از نظاره و دیدار خود الهام داد."

۲۴- معترله خواب را امری موهوم می‌دانند و می‌گویند: رؤیت شرایطی دارد که در خواب موجود نیست و بنابراین، خواب حقیقتی ندارد و زاده‌ی اوهام است و از نوع ادراکات نیست. به عقیده‌ی اشعریه نیز رؤیا حقیقت ادراک نیست؛ ولی ثبوت و صحبتی دارد و سخن آنها در این باره مضطرب و مشوش است. ظاهراً به شبک، آیات و احادیث که در باره‌ی خواب هست، ناچار بوده‌اند صحت آن را گردان نهند؛ ولی مولانا رؤیا را نوعی ادراک می‌داند و می‌گوید: ما درخواب چیز‌هایی می‌بینیم که هرگز در بیداری ندیده‌ایم و به همین سبب قابل به تعبیر رویاست:

می‌بیند خواب جانت وصف حال که به بیدار نبینی بیست سال

در پس شعیر آن تو عمرها شاد غمی دوی ششی شاهن با دها

که بگو این خواب را تعبیر چیست نوع گفتن این چین سر راشکی است

- مولوی نامه، جلال الدین همانی، انتشارات اکا، تهران ۱۳۲۵، ج ۲، ح اول، ص ۹۰.

* تجمیم: رنج و مشقت کشیدن، رنج بر خود نهادن، رنج بردن (فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی)

. ۲۶- احیاء علوم‌الدین، محمد‌عزالی، مصر، ۱۹۷۹، ۵ مجلد، ج ۴، کتاب المحجة، ص ۱۳۵.

رج استثنای رنج و مشقت کشیدن رنج بردن رنج بر خود نهادن رنج بردن

لیکن این رنج را که بر خود نهاده باشد رنج بر خود نهادن رنج بر خود نهادن

نمایند و همچنان رنج کشیدن رنج بر خود نهادن رنج بر خود نهادن

سته نهادن رنج بر خود نهادن رنج بر خود نهادن رنج بر خود نهادن

لیکن این رنج را که بر خود نهاده باشد رنج بر خود نهادن رنج بر خود نهادن

لیکن این رنج را که بر خود نهاده باشد رنج بر خود نهادن رنج بر خود نهادن

لیکن این رنج

من این رنج را که بر خود نهاده باشد رنج بر خود نهادن رنج بر خود نهادن

لیکن این رنج را که بر خود نهاده باشد رنج بر خود نهادن